

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۳

۳
۱۸
۳۸۴

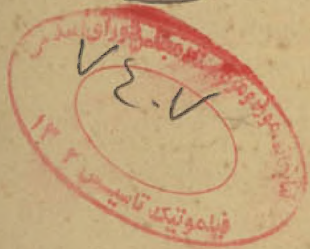
۱۱۵۳۱



مجموعه مرسالم



۱۱۴



۸

۱	۱
۲	۱
۳	۱
۴	۱
۵	۱
۶	۱
۷	۱
۸	۱
۹	۱
۱۰	۱
۱۱	۱
۱۲	۱
۱۳	۱
۱۴	۱
۱۵	۱
۱۶	۱
۱۷	۱
۱۸	۱
۱۹	۱
۲۰	۱
۲۱	۱
۲۲	۱
۲۳	۱
۲۴	۱
۲۵	۱
۲۶	۱
۲۷	۱
۲۸	۱
۲۹	۱
۳۰	۱
۳۱	۱
۳۲	۱
۳۳	۱
۳۴	۱
۳۵	۱
۳۶	۱
۳۷	۱
۳۸	۱
۳۹	۱
۴۰	۱
۴۱	۱
۴۲	۱
۴۳	۱
۴۴	۱
۴۵	۱
۴۶	۱
۴۷	۱
۴۸	۱
۴۹	۱
۵۰	۱
۵۱	۱
۵۲	۱
۵۳	۱
۵۴	۱
۵۵	۱
۵۶	۱
۵۷	۱
۵۸	۱
۵۹	۱
۶۰	۱
۶۱	۱
۶۲	۱
۶۳	۱
۶۴	۱
۶۵	۱
۶۶	۱
۶۷	۱
۶۸	۱
۶۹	۱
۷۰	۱
۷۱	۱
۷۲	۱
۷۳	۱
۷۴	۱
۷۵	۱
۷۶	۱
۷۷	۱
۷۸	۱
۷۹	۱
۸۰	۱
۸۱	۱
۸۲	۱
۸۳	۱
۸۴	۱
۸۵	۱
۸۶	۱
۸۷	۱
۸۸	۱
۸۹	۱
۹۰	۱
۹۱	۱
۹۲	۱
۹۳	۱
۹۴	۱
۹۵	۱
۹۶	۱
۹۷	۱
۹۸	۱
۹۹	۱
۱۰۰	۱

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين واصلوه واصلوا على سيد
 الاولين الاخيرين اما بعد چون بندگان
 اميرالامراء العظام فخرالدوله عليه السلام العاليه الحاج
 محمد حسين خان قاجار المروزي دام اقباله العاليه
 وجميعي من شيخ ايش نمودند كه آنچه از خست بدارم
 و همت و شجاعت علم و قراتت پاي شود چنين
 كويد اقر النيس و اقر العباد على الكرام محمد
 علي بن

عفي الله حبه آهنا يوم يحشر الناس و الله اعلم
 استغاثنوه و ام درين علم اركب نظيره و شير
 على قدر الفهم و الفطانه و آنچه استماع نموده ا
 از استادان كامل اعلى الله مقامهم صبره
 علمه بين و تذكره كلفتين بزرگ ميارم
 در مختصر پاي كه مرتب و مفصل ميارم از سر
 بر مقدمه و فضول مستكانه و خاتمه كه در هر
 پايان شود احكامي و قاعده **مقدمه**
 در بيان فضيلت قرات و آداب تعليم آن بر كماله
 در حديث صحيح از پيغمبر صلي الله عليه و آله
 منقول است كه اهل القرآن اهل الله و جنة

۳
 ۱۸
 ۱۱۵۳۱
 ۱۱۵
 ۷۲۰
 ۱۱۵۳۱

یعنی اهل قرآن اهل خدا و خاصان و پند و نیر
 فرمودند اشرف امتی حمده لقرآن
 یعنی که ایتدین امت من که نیند که تادوت
 قرآن نمایند و عمل نمایند با آنچه در قرآن است
 و نیر فرمودند که خیر کم من تعلم القرآن و عیمة
 یعنی بهترین شما کسی است که تعلیم کبر و قرآن را
 که یک تعلیم بد و آزار و نیر فرمودند القرآن
 جل سید المتین طرفه بید الله و طرفه بیکم
 فتشکوا یعنی قرآن رسیانی است محکم کیر او
 مبت شامت و یکیر او مبت رحمت الهی است
 پس مسک شود بداد که پس بجات شامکیر و
 و حدیث دیگر

و حدیث دیگر فرمودند یقول القرآن یوم القیمه جالین
 اصدیها الشفاة و جنبها الشکایة الاولی لمقرآن
 القرآن علی وجه التسل و عمل مصبونه و الاخری
 لمقرآن غیر تسل و لا یعمل مصبونه یعنی شای
 از برای قرآن در روز قیامت و حال کی اگر شفا
 قاری اگر قرائت کرده باشد او را بر وجه قرائت
 صحیح از ادای حروف از مخارج و غیره و عمل نموده باشد
 با آنچه در قرآن است حالت دیگر آنکه سکات کند از آنکه بخواند
 او را علی سبیل التهنیتی غلط در کلمه و اعراب او را
 نمودن حروف از مخارج خود و غیره و عمل کند آنچه
 در او است و مصبون حدیث دیگر آنکه در وضعی که برسد

بند و ظلمات اعمال خود از زانی باشد که قادر بر این
کنند و او تنها با معاطه خود در قبر باشد و در آن زمانی و
برسد باورشنی یعنی نوری ظاهر و آن مستعد آن باشد
که با فرج و سپهر رزق و ی آید از بهر این که دانند که
از خوف شدت ظلمات که در او با ظلمات قبر که
رسول خدا صلی الله علیه و آله است لقبه ظلمات الانوار
الاصباح الاعمال **فصل اول** در استعاذه است
در صیغه او **استعاذه** از اختلافی باشد لکن اصح **اعوذ**
بالبعد من الشیطان الرجیم است و گفتن او ابد است
هر سه و در آیه است و بعضی بوجوب رفته اند
پسند ایشان بر شریفه است **فَاذْكُرَاتِ الْفَرَقِ**
والتقوى

و استعاذه من الشیطان الرجیم که صیغه امر است
در وجوب می آید و صیغه استعاذه آنچه بظن
رسیده است است **اول** **اعوذ** بالله من
الشیطان الرجیم **دوم** **اعوذ** بالله العظیم من
الشیطان الرجیم **سیم** **اعوذ** بالله من الشیطان
الرجیم **ان** الله هو السميع العظیم **چهارم** **اعوذ** بالله
العظیم السميع العظیم من الشیطان الرجیم **پنجم**
اعوذ بالله العظیم من الشیطان الرجیم **ان** الله
هو السميع العظیم **ششم** **اعوذ** بالله السميع العظیم
من الشیطان الرجیم **ان** الله هو السميع العظیم
هفتم **اعوذ** بالله من الشیطان الرجیم و **استعاذه**

بسم الله الرحمن الرحيم **بسم** اعوذ بالله العظيم وبوجه
 الكريم ويطهر القديم من شيطان الرجيم **بسم الله الرحمن الرحيم**
 قرأت که هرگاه بسم انما قاری بخواند آن
 مرصعه که باشد کفش بسم الله الرحمن الرحيم و صبت مکر در سوره
 توبه و اگر بسم انما یاد در سوره و در جیت بکجا باشد
 در غیر سوره توبه در قرأت سوره بهتر است که وصل کند
 آخر سوره با نعال را بسم توبه ترک بسم در سوره توبه
 از جهت آنکه بسم آیه رحمت است و سوره توبه در حال
 غضب بر کفار نازل شد است مناسب نیست آیه رحمت
 با او در آخر سوره توبه تلاوت که جائز است بسم الله
 اولی ترک است و در وصل کردن سوره بسم چهار وجه است
اول وقف را بر سوره اولی و وصل بسم الله بسم الله
 ثانیه

ثانیه **دوم** وصل آخر سوره بسم الله و وصل بسم الله بسم الله
سیم وقف را بر سوره اولی و وقف بر بسم الله و بسم الله
 ثانیه **چهارم** وصل آخر سوره اولی بر بسم الله و بسم الله
 ثانیه این وجه منوع است و در وجه دیگر جائز است قطع
 بسم الله در سوره و از سوره ای متعین اولی است بسم الله
 میشود در نظم **بسم الله الرحمن الرحيم** و وصل بسم الله بسم الله
 بعین قیاس و لا اتم و قبل الم یکن و در سوره
 از سوره ای متعین بسم الله و وصل بسم الله بسم الله
 در وصل بسم الله بسم الله بسم الله بسم الله بسم الله
 قاری آنجا **فصل دوم** در بیان مخارج حروف لام
 است به انکه از جمله هجاء و اجابت که مخارج حروف است

پیش از دست مخارج معرفت اقسام و مذاکله از جمله
 لوازم است و آن بر چهار قسم است **اول** سبب و آن
 چهار دندان است و در آن بالا دو دندان **دوم** راجع
 که جمع راجعیه است و آن نیز چهار دندان است و
 از جنک اصلی و دو از جنک اصلی از چهار جانب است
سیم اینهاست که جمع ناب است که از دندان پیش
 که نیدانم چهار دندان است و دو از جنک اصلی و دو
 از جنک اصلی از چهار پهلو راجعیه است **چهارم**
 اضراس است که جمع ضرب است و آن بر قسم است
اول ضواک که جمع ضاکی است و آن دندانهاست
 که در وقت خنده نمایان میشود و از آنجه ضواک گفته اند
 از آنکه

دندانست و دو از جنک اصلی و دو از جنک اصلی **دوم**
 طواحن است که جمیع طواحن است که از دندان است
 که نید چرخند و آن نرم میشود و از آنجهت طواحن گفته اند
 و آن دو دندان است که شراکام اصلی و شراکام
 اصلی **سیم** راجعیه است به الی مهند که جمیع نوصیه است
 که از دندان حاصل گردید و راجعیه است به الی ساکی تا سکی
 پیرون می آید و آن چهار دندان است و دو از جنک اصلی
 و دو از جنک اصلی از چهار پهلو طواحن چرخ فارغ
 شدیم ارفتم دندانها شروع نموده در پس فم رخ اکثر
 مخارج جمع مخارج است و مخارج مکانی را که نید که حروف
 از آنجا توله شود و پیرون آید در عدد حروف تهی باشد

بعضی تیره و الف بر کبریا جدا می کنند باینکه پست و نه باشد
 و بعضی هر دو را یکی دانسته اند باینکه پست و نه باشد
 اما اصح پست و نه است و در مخارج نیز خلاف کرده اند بعضی
 برای هر حرفی یک مخارج است از او و نه و برخی سه می دهند
 حق و دهن و لب و بعضی چهارده و بعضی شانزده
 اما قول اصح هفده است **اول** ابتدا ای حق است از حجاب
 قصه پیش زان و آن مخرج حمزه و ابر است **دوم** وسط
 حق است و آن مخرج صر و جاز است **سیم** آخر حق است
 و آن مخرج غیر و جاز است در هبت ای حق خلاف است
 نزد بعضی هبت ای را غایبی است که مثل شش و نه
 که نفس در وقت میل بالا کردن و بر سر پند و نزد بعضی غایب

در هر

و من است این شش حرف و اعلی گویند و نزد بعضی حرف حق
 هفت است افراد اعلی بنوده اند چنانکه صاحب حرز الایمان
 که مشهور است طرأت در سطوح نه پان نوده و نظم است
 ما بصیر الحق و اثنان و **طهار** و حجاب منها اول الحق
جمله بعضی تیره و الف از انصر حلقه و دو حرف دیگر
 که عین حجاب است از وسط حلقه و دو حرف دیگر که عین حجاب
 از اول حلقه اول حق را حجاب دهن میگویند و سهو
 و اصح نیست که شش حرفند و الف از انصر ای و دهن میگویند
 چهارم **اصحاب** است که پنج زبان باشد با آنچه
 ادب است از کلام بالا و آن مخرج قاف است پنجم **عقب**
 از مخرج قاف باشد که فاصله با آنچه مخارج از ادب است از کلام

بلا و آن مخفی گشت و این دو حرف العذر گویند
 و لغات آن گشت پارچه است از پنج زبان بجانب
 او زبان است که فارسی با زبان آمل از ده گویند با
 قافیه مضمر گویند و کاف را عکس گویند و عطف اول
 لغات را می نامند که بجانب حق است و عکس آن
 لغات را گویند که بجانب دهن است هشتم و سطر است
 با آنچه محاوره است از کلام بلا و آن پنج چیز است
 و یا غیره می است و این سه حرف و استعجری گویند و
 از شکرش و کی زبان است نهم اول پند زبانی است
 که از آن ها گویند از جانب چپ یا از جانب راست
 با آنچه محاوره می است و آن از ده انداز می پس است

و آن چهار

و آن صحیح و نادر معجزه است اگر چه است و آن کلام گفته
 از جانب ایست و از جانب این است و هر یک کس از هر یک
 که عادت شود و بگوید است و سخن و سپیده است
 و گفته اند که خدا در کشتن و گردن کش است و او را
 همه کس می خواند و نام گفته که مقصد بسیار گشته باشد
 پس درت از پنج خود او اگر در دنیا است الحال است
 چنانکه پیغمبر است علیه السلام فرموده انا افصح
العرب احکم القاصد و این حرف را هر کس می گویند
 که زده باز او گویند هشتم آخر پند زبانی است
 با آنچه برابر او است از پنج و ده انداز و آن پنج کلام
نهم سده زبانی است و یکی پنج کلام با آنچه برابر او است

پنج و نه اند بر لادان پنج نوی است دسم سر
 باطل بطربان بعد از پنج نوی باشد که فاصله با پنجم
 برابر است پنج و نه اند بر لادان پنج را موهله است
 بعضی بر نه که شش سر زبان و دخل در پنج را راست
 و این سه حرف اولی و بعضی که گفته اند و اولی بر
 هر چه را گفته اند چون این سه حرف از سر زبان
 اخراج می شود و بن بران زلفی گویند و گفته گوشت
 بن و نه از را گویند و از غایت قرب پنج بعضی
 گویند که پنج این سه حرف است سر زبان است پنج
 و نه اند بر لادان پنج و آن پنج طاء و ال مطلق
 و تا شش موهله است و این سه حرف را طوکر

الط

و قطع صفت و مان و شکنه کلام لا است ۱۲
 سر زبان است با سر و نه اند بر شش لادان پنج طاء
 و ال و تا شش است ۱۳ این سر زبان است
 میان و نه اند بر شش با سر و نه اند بر شش
 و آن پنج صا و دسین مطلق در آن موهله است
 این سه حرف را اسما گویند اسما بارگاه سر زبان است
 چهار دسم سر و نه اند بر شش لا است با شش لب
 و آن محج فاد است و از اسما ان کما حسن رسیده
 در شش بر عا و در بر طین شش سفر بر کمال او
 و نه دسم میان هر لب است و آن پنج با موهله و است
 ویم و او و غیر مدرست آما باز تر لب ویم از

که در چهار حرف این حروف که صادره ضابطه
 و ظاهر باشد مراعات استعدادهای طبعی هر
 بناسید و در حرف دیگر خا و غنی محقق نش
 در اثر مراعات استعداد بناسید و غیر این حرف
 هفتگانه در هر حرف دیگر در هر حرف
 استعداد طلب غیر کردن است مطبوعه مانند جمله
 آنکه زمان در توقف بایش طبع شود کامرا و
 گیرد و استقلال میل باین کردن است و حرف
 و طبقه پنج حرفند در صد و نعلقه اند که
 در توقف بایش دارند و صفات دیگر است
 در این چهار حرف بیا و گشته اند که حروف
 مسکون

مستفاده حرفه که مختلف فیه اند در بعضی
 تفخیم باید کرد و در بعضی مواضع ترقی
 نمودگی از آن سه حرف لام لفظ جلا
 پس اگر ماقبل و مکرر باشد ترقی باید کرد
 مثلاً باید و اگر مضموم یا مفتوح باشد تفخیم
 باید نمود مثلاً الله و المسح من الله کی از
 سه حرف را است اگر مفتوح باشد یا مضموم
 باید کرد مثلاً زکات و من سفا و اگر مکرر
 باشد ترقی باشد و اگر کسره عارضیت
 یا مضموم از فله را و آن کلمه باشد باید
 را از حرف آخر و استعداد باشد تفخیم باید کرد

مث ارجع و انرا از تصرف و قلمس و اگر
 ما قبل نیز ساکن باشد فظها قبل قیام که اگر
 قیام نکرده باشد بر قیام که پیش از آنست
 یا مضموم باشد تقییم یا که پیش از آنست
 ما قبل را یا ساکن و ما قبل قبل مشق باشد
 یا که پیش از آنست و غیره و کلام الله و کلام
 به حرف الف است پس اگر قبل از او
 یا حرف از حرف است یا لام لفظ جلا در
 آنکه ما قبل لام مشق باشد یا مضموم باشد
 و ششین رزم الله و الله الله تقییم یا که
 ماحره در بیان ما که به آن نیز خود مذکور است
 پس اگر

پس اگر ما قبل ما بعد آن متحرک باشد مثلاً
 یا از اصله میگذرد و مراد از اصله اشباع حرکت
 و اگر ما قبل ما بعد هر دو ساکن باشد مثلاً
 یا ما قبل متحرک و ما بعد ساکن باشد مثلاً
 یا هم صده میگذرد و اگر ما قبل ساکن و ما بعد
 باشد مانند تندر و فیه بیون نیز صده میگذرد
 مگر در فیه همانا در سوره فرقان در بر و است
 حصص صده میگذرد به آنکه حرف مد سه باشد
 الف و در او ما قبل مضموم و یا ما قبل مضموم
 در حاشیه و او یا هر دو ساکن باشد مثلاً
 قال و قد و لعل و قال و قال و کلمه مثلاً

اوستند او را و بنا بر سبب مد و ماضی جزو یکدیگر
 هرگاه سبب مد ماضی باشد و جمله است منفصله
 جمله اگر متعلق است آرا ماضی واجب گویند
 مثلاً و حیاتی و سوره اگر جدا از منفصله
 آرا ماضی منفصله گویند مانند ما انزل و فی انفسکم
 و تو بودا ا و اگر سبب مد سکون باشد میگویند
 او لازم است غیر در جهت کن بود و از توقف
 تا در ناشر نشده است یا حاضر است و از توقف
 تا در ناشر نشده است و سکون لازم بره قسم است
 یا مد غنم است یا ماضی اگر مد غنم است آرا
 مد سکون غنم گویند مثلاً و انزل و اگر ماضی باشد
 مد سکون لازم

مد سکون را هم ماضی گویند مثلاً و انزل و در دو موضع در سوره
 یونس عید سلام و مد سکون که در اول و سپید و در عقبه
 که حرف ماضی میگویند و سکون عارض غیر مد و است
 یا ماضی یا غنم اما عارض ماضی سکون در اول
 طول و توسط و قصر هر سه عبارتند از طول مقدار
 رالف است و از توسط مقدار و الف و از قصر مقدار
 یک الف است طول فصل است از توسط و توسط است
 از قصر و غنم آن باشد شده مکرر و قرات الی غرور
 مثل ارحیم که یوم الدین و غیر این اسمی که
 فصل واجب و منفصل و لازم مد غنم و غیر مد غنم
 اسمی دیگر از برای همین سبب است یا شده است قبل

در مابعد و مخبر و مد فون و غیره که بر قولی تصدیق
بر قولی ناید و رتق ذکر کرده اند که چنان است و در
ذکر آنها نیست مختصر شد بهین آب می گوره اگر بجای
حرف م حرف لین آن او و یا ر کشین قبل مخرجه
مثل یوم رسیل اولت بر عکس است یعنی قصر اولت
از وسط و توسط اولی از طول است و آنکه هر کجا هست
از حال خود تمیز شده باشد و او مد و قصر مد و قصر
خواه سیمانه باشد یا سکون حرف اگر اثری از است
باقیت مداولی است مانند مد و او که سیم و در چهارم
که نمره است چو اثری از او باقیست زیرا که تبدیل کرده اند
کالیه مد اولت و اگر اثر از سیمانه باقی باشد قصر

اولت

اولت مثل الف لم اند که جایز است وصل سیم فقط
جلال و چون وصل کند اثر از سیم مد که سکون سیم است
باقی نماند پس قصر اولت **فصل سیم** در بیان
شمارین نون پاکن شونین پاکن لغو نیست که
که آنگاه حرف آخر است و آنکه هرگاه شونین یا نون پاکن
بحرف سیمانه در برای ایشان چهار حالت طاعت
داد عام و قلب و اخفاء اظهار نزوح و حرف حلق است که
شش است اول نمره ۲ سیم عین چهارم چایم
ششم خاکه نزد ایشان حسن فاطهار باید نبود خواه
یکه کله باشد و خواه در دو کله مثل نیا و در امام
و سیمانه و لغوم او و لغت و سیمانه و حکیم علیهم

و صبارا شکر و میفرودن من صدصال در میان حضرت
 و منور و درین صل و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 ملائکتان و صمدی آغلیبا و انظر و اوان طیف و طلاء
 طلیس و انفسکم و ان قاکم و ما قستید و اشد و ان
 و خدا با تو است و منکر و ان گشتم در آنکه میمان
 هرگاه بحرف جبارید اظهار باید کرد و آلود و
 و ان و میم و با است اما از و میم و اعانم باید کرد
 آزا و اعانم شلین گویند مثل گشتم و سبب و زوایا
 اخفا باید نمود مثل سپنم بالقط **فصل جدید در بیان**
 سکت است و سکت و لغت است که شدن است و در
 صطلح قطع صوت است بدون قطع نفس و عاصم و یا
 حضرت

حضرت یکند در تمام قسطن در چهار موضع اول
 رالف عوجا در سوره کهف مانند عوجا قیاد و
 در الف من رقد ما در سوره مبارکه یس مانند من
 رقد ما و اسیم در نون من راق در سوره مبارکه
 قیامه چهارم بل بران در سوره مبارکه طغیث **فصل**
چشم در بیان اعانم است و اعانم و لغت
 او عانت و اخفا مانند اعانت التجام فی فم العز
 یعنی او عانت اما اخفا مانند اعانت الثوب
 فی الوعاء یعنی خفیت یعنی پنهان یا چشم جبار را
 در صندوق و در صطلح پکن کرد و اندین حرف
 اول است و پنهان نمودن در حرف ثانی شرط یک

از نه نسبت که آن تامل و تجانس تقارب است
 تامل مانند دیدن کرم الموت و او ذهب و قد دخلوا
 و عصبه و کاف و او و نصر و اگر بیک حرف اول
 از تجانس حرف باشد که در صورت جازیت
 او عام او در ثانی تا فوت نشود و طبعی که گفت
 مانند و مقبول و الذی یوسوس میخاست مانند
 یا نبی اگر معاد فالت طالق و اقلت و عوا
 و بعد از ذلک و قد بین و کن سبط و فطم کن
 و او عام ط و ا تصفت طابق را با مدح است
 و اما تقارب مانند قل بی و من یک و الم تخلقکم و یا
 و شتر صفت است و ای قاف و درین کلمه خلاف است اول

عدم

عدم نبات قاعده در بیان احکام وقف و وقف لغو
 ایستادن است و در صطلح و برابرین کلمه است از بعد
 آن این چهار قسم است اول تم دوم کافی سیم جن
 چهارم صبح وقف نام است که موقوف علیه را تعلقی
 باشد یا بعدش نه لفظی یعنی مانند وقف بر هم الطول
 و است یا آن الفی که است او کافی است که موقوف علیه
 تعلقی باشد یا بعدش یعنی نه لفظی مثل وقف بر ملک
 و است یا بر بالآخره درین دو قسم عاده و موقوف علیه
 لازم نیست بلکه است یا بعد از میوان کرد و وقف بر
 کلمه موقوف علیه را تعلقی باشد یا بعدش مکن سخن بر
 و حی نام باشد مثل وقف بر احمد و است یا بر ابن

درین قسم وقف جایز باشد مگر اعدا و موقوف علیه بیست
 مگر کسی که وقف را خیریه شده باشد اعدا و بنا کرد
 قبح آنست که موقوف علیه را تعلق باشد لفظاً و معنیاً بعد
 و سخن تمام نباشد مثل وقف بر مالک و استبداد بر او
 و این قسم جایز نیست بلکه در حالت خطر از هر گاه وقف
 اعدا و لازم است وقف را وجه معتد و بهر وجه
 عاصم عمل کرده است اسکان است و هشتم و روم
 ابدال اما اسکان انداختن حرکت آخر است از کلیه
 قبح خواهد که خواه ضم و ادجاری جنب و صول
 آنکه در اصل مال باشد مثل فلاش دوم آنکه متحرک
 باشد بقسم غیر متحرک مثل ارب سیم آنکه بدل از مال باشد

الحمد

آنجه چهارم سیم جمع را که قرات صد کنند علیکم
 و بسیم که در اوقاف بکلی جایز است اشام بهرین
 لیهات بعد از اسکان آن مخصوص ضمه است
 و روم عبارتست از اسقاط چهار دانگ حرکت
 موقوف علیه و باقی داشتن دو دانگ آن حرکت
 و آن مخصوص ضمه است کسره مانند الرحیم و تسنین
 و ابدال و قرات عاصم بر دو قسم است یکی در
 با تا میت باشد که تا آن جل کرده شود بهایش
 وجه و ثمة فصل ششم در بیان آنکه شیخ بن جواد
 در موعظه از برای آن تعیین نموده بدانکه قواعد وقف
 در شیخ بن جواد مذکور است لازم و مطلق و جایز

و همچو زوجه و مخرج نفس در وقت قبل و روز نیم که بجهت
اینها تعیین نمودند و در شریعت هم طرح از ص ق
میست علامت وقف لازم است علامت وقف
چشم علامت وقف جائز است علامت وقف مجوز است
ص علامت وقف مخرج ضروری است علامت
وقف قد قبل است و بعضی از علماء قراست و حرف دیگر
باینش حرف مزاحق کرده اند که می لای است و دیگر
کاف لازم است وقف است یعنی در موضع وقف باشد
کاف علامت وقف که نیک است یعنی هر وقت که باشد
و اگر شد این موضع نیز حکم آنرا دارد و تعیین گفته اند
که قاری باید چنان بکند از وقف کردن میان عمل

معمول

و معمول فعل معمول او را فاعل و معمول حال
طرف مصدر میان است و خبر میان صلح و موصول
و شرط وجهه او امر و جواب امر و صفت و موصوف
و بدل و مبدل نه و عطف و معطوف علیه و مکرر
و مکرر و مضاف و مضاف الیه و متنی و متنی نه
و میان افعال قصه و ایسم آنها و میان جود و شیه
ما بفعل ایسم آنها و میان قسم و جوابان گفته اند
که قری میان کلمه که در آن لا مکتوب است آن کلمه که چیز
مکتوب نباشد است که اگر لا مکتوب هیچ چه وقف
شود نمود بجهت آنکه لا را در کشته بود اضع میان متدا
و خبر میویندش وقف بر اندین ادوا و لغز و ادوا

از اول کلمه ایست و مستثنی نشود و نوشته میشود و مثل
 بر خجده و اللمکه کلمه جمعین است با لام پس و علی
 و از القیاس و در کلمه که خبری مکتوب نباشد در حال
 ضرورت وقف توان کرد اما اعاده یا پذیرد یا نه
 شش فرو گیرد است تا آخرین جهت وقف نکند و اگر
 و آن نیست وقف فلاصل و صلی س و وقف
 وقف علامت وقف فی الموضع است و بعضی در صغ
 وقف می نویسند با تا تیش هر دو یکی دارد و علامت
 قبل لا وقف یعنی در موضع بعضی بر وقف قائمند
 و بعضی رهنه که وقف یا بر کتب و صل علامت
 و صل است یعنی وصل اولی از وقف است چون

و

وقف واقع شده بعضی از رعایات میشود و در بعضی وصل علامت
 الوقف اولی بر وصل است اگر مضمی وصل و وصلی یکدیگر
 نزدیک است و هر دو معنی وصل کردن است و
 وقف بالواو هر دو علامت یک است و بعضی لفظ نکند را
 بین کاف و تا و می نویسند و شش فرو گیرد که جمعی
 علی قرأت جهت بعضی از قواعد ضبط کرده اند
 و در صحاح می نویسند ای جهت عجب است
 هم علامت پنج آیه ای علامت ده آیه پس هرگاه بگویند
 و بصری در حد پنج آیه و ده آیه مقصود باشند و
 می نویسند و اگر اختلاف باشد میان ایشان جداگانه
 این برای پنج آیه و از برای ده آیه ای جهت بصری

از برای پنج آیه جنب از برای دو آیه عجب و در بعضی از کتب
 قرأت مسطور است که هرگاه چهل آیه باشد یا کمتر
 و کوفی از برای پنج آیه حگ می نویسند و از برای دو آیه
 حگ می نویسند و دیگر لب است هر دو علامت است
 آید از پس هر آیه که میان بصرین و کوفین اختلافی
 در آید باشد از برای کوفین لب و از برای بصرین
 بت می نویسند گاه باشد که علامت پنج آیه خمس
 می نویسند علامت دو آیه خمس می نویسند ضابطه
 و آداب تا آخرین آیه است که می در متن می نویسند
 خمس عشته ادر حاشیه قرآن می نویسند فصل هفتم در
 بیان اسامی و آنچه است در وادان این نزد آیه

این

بیش از اول نافع مدنی و در این کتب شریکی نیم و چهارم ابو عبد الله
 و این عاصم و شقی نیم عاصم کوفی ششم حمزه کوفی هفتم کوفی
 کوفی و هر یک از شش را و در ادوی باشد و هر ادوی را
 را وانی باشد و در ادوی نافع قائل در شش دورا و
 این کثیر زبانی قنبل و در ادوی ابو عیسی و دوری و دوری
 دور ادوی این عاصم ششم و این کوفی و در ادوی عاصم
 ابو بکر و حفص و ادوی حمزه خلف علامت دور ادوی کسای
 ابو جابر و ادوی ابو بکر و ابی بکر و ابی بکر و ابی بکر
 که و کز می شود در ادوی قائل ابو شیط و ادوی در شش ادی
 را و بی زبانی ابو جابر و ادوی قنبل این مجاهد را و ادوی
 ابو الزحر و ادوی سوسی بن جسر و ادوی شام خلوات

راوی این گویان حش راوی حضرت عیدین الصبح
 خلفا و درین ابن عبدلکیم راوی خلاد قاسم بن برال
 راوی ابو بکارث محمد بن یحیی راوی دوری حسین محمد
 در مولات مرکه که در متن حواشی بعضی تصاحف نوشته
 اشعار و از مذکور است هر فاری چنانکه صاحب
 الامانی که مشهور است طبعی میباشد در مخطوطه خود جمع کرده
 این نافع ابن کثیر ابو عیسی ابن مر عاصم حمزه
 کسانی قائلین در شش زنی قبل دوری سوسی شام
 ابن گویان ابو که حضرت خلف خلاد ابو عارث دور
 کوفیان حمزه و عاصم کسانی قاسم الا نافع کوفیان
 ابن عامر کوفیان ابن کثیر کوفیان ابو عیسی و حمزه و کس
 حمزه

حمزه و کس باشد حمزه یک حضرت نافع و ابن عامر
 نافع و ابن کثیر ابو حمزه ابن کثیر ابو عیسی ابن عامر
 عاصم ابن کثیر حمزه نافع حمزه بن جلفان حمزه
 نظر بطاحه صاحب این که یک پی مکرر کرده ذکر کرده
 و روه ایشان در مولات و اول پاد و کرده شد
 چنانکه صاحب حمزه الامانی که مشهور است طبعی و اول
 مخطوطه خود ذکر کرده قبل از پایان احکام مکن چون عمل بحکام
 از جمله ضروریات است در تعلیم آن پنج تا است که مکرر
 آن احکام و کرده تفریع و مکی که احکام انصیر مفر
 مکرر چاپ کرده پس کسی که پان ایت شده و در تو
 آن خلاصه درین محل پان شود بدانکه در پس کسی که مکرر شود

اگر چه از کلمات آن پیش پ ک است و حرکت اول
 آن پیش فتح است از کت بسیار است آنچه در اینجا
 هفت موضع مخصوص است اول لم یسته در سوره بقره
 دوم بعد سیم آمده در سوره انفاس سیم که به چهارم
 حساب پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم
 سائل گفته که اول در اماله نظر بیکه بعضی گفته
 بعضی از قائل حاصل معصوم و غیره است اما در اماله
 محلی یعنی اماله پان می شود بدو کسب عبارت است
 فطن اماله عبارت است از اخراج فطن و او فطن می شود
 بدو نوع اول کبری دوم صغری و هر طبعی قوا اصحاب
 و سطح و محض جمع این سه لفظ را اماله کبری بنده

لفظین
 ۷

لفظین بین و بین و لفظین و لفظین اما صغری خوانند
 اما در اماله کبری اخراج فطن با تمام با دیگر دو صغری
 اخراج فطن بین الف و کسبه باید خواند و شود
 اسباب اماله ز و قانش است اول کسبه و دوم
 سیم انقلاب از یا چهارم شبه منقلب از یا پنجم
 اماله ششم الفی که طرف ث در کلمه که زیاده باشد
 بر سه حرف اما کسبه مثل انداز اما یا مثل حیران
 و قات و رش اما انقلاب از یا مثل طاب و جانب
 و رمی اما شبه منقلب از یا مثل احدی و اما مجاره
 اماله مثل رای و رای اما الف طرف که زیاده باشد
 بر سه حرف مثل رمی داد از قبل

حالات و تغییراتی که واقع میشود بر سوره بر تحقیق و تدبیر
و ابدال و حذف و الف را نیز بیان و سوره بنی
سریک مجازا ذکر میشود حال گوی که منفرد باشد منفرد باشد
شوند و سوره در حالیکه جمع میشود و سوره جاثیه
ایشان در یک کلمه میباشد یا در دو کلمه است مگر یک
پای میشود است و الله تعالی چه که تغییرات در زمین
نسبت به سوره منفرد است و گران است هم است پس
هر کجا جمع شوند و سوره در یک کلمه یا اگر هر دو
مستوفی اند یا اول مستوفی و ثانی مکتوب است
یا اول مستوفی و ثانی مستوفی مثال نمیشود مستوفی
از دهم مثال اول مستوفی و ثانی مکتوب مثال ثانی
اول مکتوب

اول مستوفی و ثانی مستوفی مثال اول مکتوب و ثانی مکتوب
عمر و در انواع شش سوره و دهم تسبیح کرد و اندویشم
در نوع اول و در دو وجه باشد یکی تحقیق یکی تسبیح و
در شش و است میکند از اعلی مصر که در قسم اول سوره پیا
بال کنند الف و باقی را تحقیق سوره تسبیح بخوانند و آنچه
موضوع که آنها هم مراعات ابدال و تسبیح نمایند و در
از قسم مکتوب که یکی تحقیق مستوفی یکی اول مستوفی و ثانی
مکتوب باشد مثال دهم است و است ابو عمر و قانون
او حال الف نمایند میان و سوره و به خوانند مستوفی
اما تحقیق تحقیق در دو کلمه بود قسم است زیرا که هر یک
یا مستوفی یا تحقیق و است که مستوفی باشد یا هر دو مستوفی

یا کسره یا مضمره مثل اول مثل جازمه مثل دوم
 من بساط این کتب مثل سیم اولی از کتب اربعه و غیره اول
 اسقاط کنند در صورتی که قاعده و قاعده برتری بر بعضی کنند
 و در غیرین در اسقاط مضمره اول در غیر خصوصیت و تسهیل
 مضمره اول کنند در صورتیکه لایه در خصوصیت تسهیل
 اول کنند در باب سوره آله و سور وریف عا که مخرج از آن
 مذکوره است قاعده برتری اول و دو وجه است چه اول تسکینه
 اول را ابدال کنند بر اول بعد از عام کنند در او وجه
 دوم تسکینه تسهیل مضمره اول کنند بر قاعده مذکوره
 و چون که تسهیل مضمره اول در انواع و شکم مضمره
 ثانی هم پان می شود در شش فصل اول و دو وجه است چه

اول تسهیل

تسهیل مضمره ثانی وجه دوم ابدال بحر فی که از تسهیل
 آن مضمره است ثانی چون بعد از مضمره ثانی
 باشد مثل جازمه هم در آن شکال نیست اما بعد از
 مضمره ثانی ساکنی باشد خالی از آن نیست که آن ساکنی حرف
 در است یا غیر حرف و اگر حرف در باشد مانند جازمه
 دو وجه جایز باشد وجه اول تسهیل مضمره ثانی باشد
 یا در و اگر آن ساکن حرف در باشد مثل جازمه اول
 اما قرآن را در آن خلافت بعضی تسهیل مضمره ثانی باشد
 و ابدال را ممنوع دانند تا تمام شد احکام غیرین تصفیه
 بلکه غیرین مختلفین پنج قسمند اول آنکه بعد از مضمره
 مقدومه مضمره مذکوره باشد دوم آنکه بعد از مضمره

مضمون باشد مثال این دو قسم یعنی الی و جارا آمده
سیم بعد از مضمون مضمون باشد چهارم بعد از مضمون
مضمون باشد مثال این دو قسم نشاء و یقینا هم و کما
اولیای سیم بعد از مضمون مضمون آمده باشد نشاء
الی و سیم ششم عکس سیم است در قرآن مجید نیامده است
مثال قسم اول یعنی الی مضمون دوم را تسبیح کنند بیان
مضمون ریاء در مثال قسم دوم که جارا آمده باشد تسبیح
کنند مضمون دوم را میان مضمون و او در مثال سیم
سیم ابدال کنند مضمون اول را بر او مانده نشاء و یقینا
در مثال قسم چهارم که کما و یقینا او آمده باشد ابدال
کنند مضمون اول را بیا در مثال قسم سیم که نشاء و یقینا

باشد

باشد و در جارا است و جارا اول مضمون ثانی را تسبیح
کنند دوم آنکه مضمون اول ابدال نماید بر او
تفریع مضمون چون در اول کلمه باشد باید ابتدا
با و بشود جمیع قرآن حق خوانند بقیه آن باشد
که مضمون را تغییر می رسد و ابدال آن نباشد که مضمون
بدال نماید بحر فی که از جنس حرکت آن مضمون یعنی
اگر مضمون مضمون باشد بدل نماید بر او و بگذارد
و تسبیح آن که مضمون را این پس خوانند یعنی که
مضمون را میان خود و میان آن حرفی که از جنس حرکت
آن مضمون است چنانکه اگر مضمون مضمون است قرأت
میکنند میان مضمون و الفاء و اگر مضمون مضمون است میان

و داد و اگر کسوره است میان سطره یا محصور شده الحاق
 سطره و پس از تفصیلش باعث تطویل میشود و این مختصر
 کنجش از آنکه در فلها اختلافی که واقع است
 در سوره مسدود که ال ای در آنکه قوا را بر اول شنبه
 جمع کنی فته بعد بر پنج مرتبه اول آنکه
 مرد و را منون خوانند و ای یکبار نافع و یکبار نفع
 هر دو را مالف کنند مرتبه دوم آنکه اول را منون
 و ثانی را غیر منون خوانند بر اول مالف و ثانی
 و بر ثانی غیر المالف و آن مذهب این کثیر است فقط
 و بعضی که در سه سیم از اول و ثانی ترک میکنند
 بر اول مالف و ثانی غیر المالف و آن مذهب

الکفر

ابو عمرو این کوان و بعضی است و بعضی که مرتبه چهارم
 و کتین ترک شون نمایند و وقف بر مرد و مالف کنند
 و آن مذهب سابع است فقط و قسم پنجم که در کتین
 ترک شون کنند و وقف بر مرد و غیر المالف نمایند و آن
 سطره است فقط و در سبطل آن تا هزار و سبعة
 منون وقف او را مالف باشد و فارسی غیر منون یا
 که وقف کند را مالف و آن بی عشرت فقط و وقف
 بر غیر المالف کنند و آن مذهب این کوان و بعضی
 بر بی است نافع و سطره یا لیم ثاب را سکون
 یا سکون از خوانند و شبع سیم جمع هم نمایند
 و در و سترق چهار قرات باشد نافع و بعضی

و استبرق خوانند هر دو در اربع و ستر و گسائی در
 بحر خوانند و ابو عمرو این مربع اول و بحر شایسته
 خوانند این کثیره شعبه بحر اول و در رفع ثانی خوانند
تنبيه در بیان سخن است بدانکه سخن در لغت خطا
 در قوافی است و در اصطلاح علماء این فن سخن
 دو قسم است یکی وضعی یکی تشکیکی در کلمات قوافی
 اعیان لغوی واقع شود این که کس معلوم کرد
 خواه قاری و خواه غیر قاری سخن خبی است که
 حرف از پنج خود کمال او نشود چنانکه در مضامین
 بهر سه یا در یاد و کم شود یا در تشکیک تخفیف
 بهم رسد و این که کس معلوم نشود آه است و آه
 یا لی

یا یکیکه قرآن از پس تا و کامل یا یکر شمس هیت
 باید کرد که در حال تلاوت سخن واقع نشود تا در قوافی
 و تلاوت با جبر باشد احکام و قواعد تعلیم حدود
 شمارست لکن پس از آنکه بایش پیش ازین نیست
 قسرت رساله فی اثنا عشر دن

شرح جیب المرجب
 ۱۱۷۴
 در بیان اشکال و شبهات
 فی الجیب و المربع
 و در بیان اشکال و شبهات
 فی الجیب و المربع
 و در بیان اشکال و شبهات
 فی الجیب و المربع

بسم الرحمن الرحيم
 اللهم صل على محمد وآل محمد والعن مبغضيك
 وجبتهم وظاغرتهم وفسدتهم وفسدتهم
 الذين خالفوا أمرك وأكروا وحيدك وجمد
 انعامك وعصيانك وقلبك وقلبك
 وخرابك كتابك واجبا عندك وجمدا
 الامك وعظما احكامك وابطلا فضلك
 والحد في ايامك وعاديا اولياك
 وواليا اعدائك وخرابا بلادك وفسدا
 عبادك اللهم العنهم واتباعهم واوليائهم
 ايشانها

واشياعهم ومحبينهم ومواليهم فخرنايت
 القبوة ورواها به وفتحت نقضه وانحاشها
 بارضته عاليه بساطه وظاهره بساطه
 وبيتا صلا الله والاباء الصارده
 وقللا اطفاله وجليب منبره من وصيه
 ورث علمه وجمدا الماتة واشه كابرهم
 ففطم ذنبها وحشد هان في سقر لاتبقي ولا تدر
 اللهم العنهم بعد كل مسكراتوه وحش
 ومنبر علوه ومؤمن ارجوه ومنافق اوله
 وولي اذوه وطير اذوه وصادق
 طروده وكافر نصروده وامام قسوده

و فرض غیره و اثر اکروه و شتر آثروه
 و دم را قوه و خنجر بدوده و ضراب عوده و
 نضوبه و فی اقطعه و سحت اکروه و جس
 استخوانه و باطل اسوه و جور بطوه و عا
 استروه و عذر خنجره و ظلم شده و وعده
 اخلفه و امانه خانوده و عهد نقصه و
 حلال حرمه و حرام احلوه و بطن شقوه
 و ضلع دقوه و جبین اسقطوه و صکت
 مرقه و شل برده و عذر از آلوده
 ذیل غرّه و حق مغوه و امام خالفه و
 کذب اسوه و حکم قتلوه اللهم بعثهم
 بحیات

بکلیه حرفه و فرضیه ترکوا و پسته غیره و
 و رسوم مغوا و احکام عطلوا و ارحام
 قطعوه و پسته کشوا و دعوی ابطالوا و پسته
 اکروا و آیات مجده و حیل احد ثواب
 خیانه آورد و عقبه ارتقا و در باب
 و حرج و از یاف از مواد شهادت کتوا
 و وصیه ضعیفوا اللهم العنهما فی کون است
 و ظاهر العلانیه لعنا کثیر الابدان نادینا
 سرمد لا انقطاع لاده و لاف و لحد و
 لعنا نیده و آله و لا یروح احد به لهم و لا عظم
 و انصارهم و محبهم و موالیمهم و المستعین بهم

وَالْمُتَّقِينَ الِلهِ الْمُسْلِمِينَ
الْمُسْلِمِينَ كَلَامَهُمْ وَالْمُسْلِمِينَ
الْمُسْلِمِينَ كَلَامَهُمْ

پس چهارم به کبود
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
أَمِنَ رَبَّ الْعَالَمِينَ
يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

38

38

38

38

بسم الله الرحمن الرحيم
 صبا بطن آفرین و رسم شکست
 بسم الله که سر و قمار تمام شکست
 فام و دیوان حمد و ثنای حق
 بر جمله کائنات بر تو تجلی یافت
 و تقلم صنع و قدرت سوادین رسم
 در سودا مردم دیده قبل خلق
 انغی غما دلحی نه جای گرفت و از نسیم
 زلف عبیر بوی آن رسم از کل روی
 علی

عالم بخت چنان ثبات از صلیح

ای شبام مجنون راه یافت که سیر
 بصحرای سوالی شافت صحنی از دفرخ
 آن رسم از لب شیرین بکوش فرماید
 که در کو مسار و یوانی سپرد دیده لباس حالت
 درید و در دنا محو و در بر رفت منور قمر
 که اگر مقصود ظهور مصحف وجود از عالم غیب
 بعالم شود و نبودی لوح و قلم پیدا نشدی اگر
 غرض حصول اخبار خط آن مصحف نبودی
 در آسمان هیئت دور و در زمین صورت صلیح
 بود انشای غنی محمد مصطفی صلی الله علیه
 و آله و سلم و تحیات را کلمات تاراج فرست
 اهل بیت او که نقطه دایره و لایحه و کیست برآ

مقام جهان صنایع و موسی شکافان عالم
 بدایع پوشید ناما و که روزی این قصر رجب
 اتفاق مبالغه خلق نعلین بود مشغول تخیل
 انوار جمال شاه حقیقه راه تماشای خط می
 که چند مئی از کتابت شریف مبداء الکتاب
 مولانا سلطان علی المشهدی علیه الرحمه
 در نظر آمد و در نظر از هر چه گوشت آمد الفا
 چون قامت شمشاد قدان آرام جان پیش
 صاوش چون چشم دلبران قمان دل
 چون رقصین محبوبان دلاویز و دایره نوا
 چون ابروان جوان فشانده کمر بر لطف آن
 چون مردم دیده سیه چشمان و بر مردان
 چون

چون آب حیات در طمات مایه روان چون
 دل اطلاع بر وجود آن آب حیات مدام کرد
 و شدت آتش مذاقش جا کرد و تشنگی بر خود
 غالب بید و صدای اعطش اعطش او حیره
 سینه چمد مروت چو آرد آب بر آتش
 جانی بسوزد که رت از زبانانی نقصه
 کمال میل تحویل خط از نهادین خاک سرور
 و سبب تحویل دیگر جسم بر زردی
 مدتی در خدمت بعضی از عزیزان که دینی
 فن بجای رسیده بودند و ما از لب بید که
 ارباب این صنعت حریفی شنیده بودند

بند وارسه کرده آنچه توانست بدست آورد
 تمنع زهر کوشه یافتم زهر خوشی خوشایتم
 اکنون میخواهم که آنچه من صحبت عزیزان درگاه
 آورده بکثرت کتابت و شوق تجرید کرده
 السیام و صورت نظام باید شاید بکشد
 شاکند و آن بستی این خاکسار را بدیاری
 بنابرین در آن باب امان شش فصل باشد
 دآن را آداب الشق ام نهاد گنجینه
 بیان آنکه کتابت از صفات و سیمه احراز
 میباشد کرد زیرا که صفات و سیمه در نفس
 پی اعتدالیت و عاشاک از نفس پی اعتدال
 کاری

صفحه اول

کاری باید که عین اعتدال است از کوه
 همان تراود که در دست پس کاتب
 باید که بجای محرم باشد و کتب صحیفه کند
 تا آثار این صفات مبارک از چهره شاد خط
 سر زده و مرغوب طبع ارباب موش افکند
 در میان جنبه اخطار و دو قسم است تحسینی
 تحسینی تحسینی آن که کات الممارت
 و مداومت حاصل سپاید کرد و غیر تحسینی که
 چون تحسینی حاصل شود آن سه حاصل شود و آن
 دوازده جز است هر اول ترک هم رس
 هم نسبت چهار ضلع هم قوت ششم

ارسطو گفته
 ۷
 افوار

صفحه دوم

سطح هفتم و در هم صد و بیست و نه نزل مجاری
 دوم اصول نام مضاعف است ^{یا ترکیب} _{مجموع اول}
 بر دو قسمت خردی کلی و خردی تفریقیت
 قسم اول آن است که اجزای خردی مفرد را
 چنان ترکیب کند که معتدل اصول آید
 حرف قاف غیر که مرکب از ضعف و قوت است
 و دور و مناسب مانند اینها ^{یا ترکیب} _{مجموع دوم}
 آن است که چند حرف مفرد را یک با خفیه
 سازند بنوعی که واضح و واضع گردد چون ^{یا ترکیب} _{مجموع}
 که مرکب است از قاف و لام و میم کلی آن است
 که چند حرف مفرد را یک و یا مفرد و مرکب
 دیگر

ترکیب کرده مطری سازند بنوعی که مرغوب طبع
 باشد چون عبارت این حدیث که خط نصف اعظم
 که مرکب است از حرف مفرد و مرکب اگر سطر بقدر
 مصرعی بوده باشد دو یک مد تمام یا دو نیم مد
 و یا سه و دو یک مد و یا یک مد و دو یک مد نیم مد
 و یا یک مد و دو یک مد چهار و یک مد قرار باید
 و اولی آن است که در اول و آخر مصرع باشد
 و اگر در آخر مصرع بر بالآخر فی واقع شود عیب ندارد
 و مصرعی چون در زیر مصرعی نیست باید که در آن
 برابر یکدیگر نباشد مگر آنکه چنان باشد که آنجا برابر هم
 نوشتن مستحسنست ^{یا ترکیب} _{مجموع} آن است که چنانست

را که در مصری واقع باشد آنها را بقدر شایسته
 با هم باشد برابر هم نویسد چون دایره و زن
 وی و شین در این مصرع که حواصی است
 من دوستدار روی خوش و لکشم
 و وال و دوا و رای دوستدار روی و مدد
 ستدر و شین خوش گاهی که مدد باشد
 در مصرع و در ذل حقیقی همین مصرع باشد
 و اگر مجموع هات شایسته که در مصری واقع شود
 که برابر هم توان نوشت بر هضم یک مصرع
 در ترکیب پیدا شود آنچه سنیر کرد و همچنان دوا
 خوش و دوا و عطف هم در آن مصرع که اگر این
 م

همدور با دال و دوا و دوستدار کرسی
 سازند ترکیب با یک شود و دست و پا
 در آن دایره معیوب است و البته این بر دور
 بالاتر نباید نوشت بهر صورت هاتی را که شایسته
 موجود باشد بی قرینه تر بنویسد و در این مصرع
 دوا و خوش و دوا و عطف قرینه یکدیگر میتواند بود
 و در وقت کرسی نگار دارند مگر آنکه در ترکیب
 پیدا آید و در هر خط که کرسی بدین طریق بنویسد
 باشد در غویب نخواهد بود و چنانکه دوا و پری
 آدمی یا در چشم که اگر برابر هم نباشد
 و لکشم نخواهد بود و اگر در آن مصرع یا طری

اگر کسی تجاوز کرده حریفی بالاتر از نسبت خود
 بلکه محسن نسیم است و آن نسبت را حرف را چنان
 نویسد که نسبت به علم گویند بزرگ باشد
 و چون این صفت در خط پیدا آید هر دو سیاق
 که مثل هم باشد کمال شایسته است
 داشت و اگر بر خلاف این باشد مطبوع
 نخواهد بود و همچنانکه در ابروی آدمی یاد چشم
 که اگر یکی بزرگ تر از دیگری بوده باشد
 هیچ کس را بدین آفت میل نباشد چنانچه
 و کمال آن آنست که خود را بر بغل آید
 و در این آفت کمال قوت بسیار از حفظ میارزد
 و اگر کسی را در این آفت کمال قوت بسیار از حفظ میارزد

که در نهایت دات پیدا آید در این
 آن تا کمال صفت بسیار است و ضبط
 آن بسیار کردیم سطح و آن آنست
 که چون ناظر نظر کند حالت خشکی در یابد
 چون اوایل دات و غیر آن مقیم دور
 معده و آن آنست که چون بنظر آید طبیعت
 حالت رطوبت در یابد چون نهایت دات
 و مثل آن و اعتدال سطح و دور را از خط
 است و نقل باید کرد و هم معده و آن آنست
 که قلم از زیر یا حرکت کند اما حرکت است مقیم
 نباشد چون نهایت دوار که آفرینش
 نیز گویند و در این آن بسیار است و بطریق

موضوع ضبط باید نمود نه زوالی به یو آن
 آنست که قمر بالا بیز حرکت کند المکت
 او مستقیم باشد چون اوایل مد و مرآتین
 نیز نیارست و موارست باید کرد و هم صفت
 و آن کیفیت که از اعتدال ترکیب خوانی
 تعد که مذکور شد حاصل آید و در خط
 که این صفت اندکی پدید آید ان لغت
 باشد و اگر از جواهر عسیر تر شی باز
 روا باشد چون کمال این صفت در
 حاصل آید اگر از جان خود دست بردارد
 بجا خود است و مخفی نماید که اجزای تعد خط
 بتر جست و ممول تزلزل مان
 و ذوق این باد و آلی تجد ناخنش بر زمین

و آن حالتیست که طبع روح امرور در روح
 چشم را نورانی کند و بی تصفیه قلب ارا
 محصل شوان نمود چنانکه مولانا فرمود
 که صفای خط از صفای دل است و این
 صفت را در خط دخل تمام است چنانکه رو
 می آدمی که هر چند موزون باشد و صفا
 نداشته باشد مرغوب نخواهد بود و پوی
 نماید که چون اصول و صفاتشان پیوند بعضی
 او را مرده گویند و بعضی از سر نموند و آن
 حالتیست که چون در خط موجود است
 که در چون زنده است قدیمین حال الدین
 از آن است که در خط
 از آن است که در خط

خود و در آن
 کلمات از آن است
 که در آن است
 و در آن است
 از آن است
 از آن است

۷۹
و در جواب آن حضرت حضرت در خط مرقوم فرموده که منصف هرگاه
را توفیق روزی با معیاد که گنج صومعه است و اگر در روزی
هرگز در مطهر یا قوت علیه الرحمه این پنج را اخراج خط
هر سال از آن شهره ذکر کرده باشد و در خط منصف
ادوم اندر علم الکتاب مولانا سلطان علی میفرماید
موسر در خط منصف که در نسخ نقلی ارسال نیست اگر چه عطاء
در خط منصف کافرا
ارباب قلم این زمان نیست که ارسال
در خط منصف حاضر در
و این خط نیز موجود است اما که مود
در خط منصف در
مولانا متوجه ذکر آن نشد که ترک
از خط منصف در
کانه را کحل هر چه میسر میسر در تعریف مشق و ادب آن
سارو
بنا که مشق نظری آن مطالعه کردن خط
استاد است و فایده او آن است

در مکه حله در از مکتبات مختصری پیدا ناید که کمتر از صفت
 راجع له باشد و اول در مشاهده اخراجی مکتبه
 منی گوشه و در آن کند و استوار است از روح پاک ارباب
 ملک و دوا که در آن طبع نماید و قلم را بنوعی که در این سال
 اول نواد هم میانه خراشیده تر شد و مواد را در روشی که در
 کم کمتر حاصل شود و صفه و صفه
 هم رول صفه را بر رفته و کاغذ را بطریق شرط بر آید
 و سایر مواد که در آن داخل کند و کمال تا فل چنانچه مولا نافه
 در حد آید که در حد عرض نکو آمل کن
 در حد المکمل است که در حد چگونگی تعامل کن
 در حد که باید که خطی که در روش آن مخالف در
 سواد و سافری است و نقول عنه است نظر کنید که نصرت عظیم دارد
 و کس از حد میسر است و نقول عنه است و نقول عنه است
 و کس از حد میسر است و نقول عنه است و نقول عنه است

و کجند لغزش قوی شش و کجند تا خط اول
مشغول غنه شود و دیگر بیات که در مشغول غنه
نباشد از قوت آن شش بهمان روش
در آید و این کجند از کجیال شود بود و بعد از آن
هر روز کمینوت از آن آنچه تواند نقل کند
و متوجه شش خیالی شود و نسانی که قابل
باشد مابعد که فرصتی ترقی او ظاهر شود
و محتمل گردد و هر روز پیش از نجات
کلمات شوان کرد که رتبه آن عالی باشد
مگر پیش از آن چند روز مشق قوی کرد باشد
و متوجه شش خیالی نبوده باشد با وجود

۱۵
 و کجاست که از شش قفسی شش و کجاست که از شش
 مشغول غنه شود و دیگر بیات که در مشغول غنه
 نباشد از قوت آن شش بهمان روشنی
 در آید و این کجاست که از کجاست که از کجاست
 و کجاست که از کجاست که از کجاست که از کجاست

این شش از کمر و زانو و زانو نوشت
و البته بی مغز شود و اگر کسی پیشتر خوب بود
مردی نفس قدسی خواهد بود اما نایب شش
قلبی بسیار است ولی این شش خوش نشین
محال است و اگر قلم منقول عنه صحبت آن
داشته باشد که مرکز دیگر قلم منقول عنه
است و الا مرکز می قرار باید داد ^{محل} ^{محل} ^{محل}
که اگر منقول عنه کمتر از صد بیت باشد
پی شش طریقین کتاب بر تبه نشو اما
مشق خیالی و آن است که کاتب کتاب
کند به نظر نقل بلکه رجوع به ^{محل} ^{محل} ^{محل}

نماید و سر تک که واقع شود نویسد
فایده این شش نیست که کاتب را صاحب
تصرف بکند اشغال او از خیالی بسیار بر شش
قلبی غالب شود کاتب بی مغز شود اگر کسی
مشق قلمی عادت کند و از شش خیالی کر را
باشد متصرف شود اما نه خوب است باشد
که مصیبت دیگر آن فرا گیرد و خود تصف
شود که در و در شش قلمی تصرف کردن مجرب
و پوشیده نماید که در تبه اسباب مشق
کمال سعی را باید کرد و الا فایده ندهد
چنانکه افضل الکتاب مولانا میر علی

حیدر وادی خط صرف کنی تقدحیات
 بشو از من نخی و بشین فارغبال
 نخی خبر است که تاجع مکر و با هم
 بست خطاط شدن نزد خردا مر محال
 وقت طبع و وقوفی ر خط و وقت دست
 عاقبت محنت اسیاب کتابت کمال
 کرارین نج کی راست قصوری حاصل
 مذید فاید کر تعی نامی صد سال ~~کتابت~~ ^{کتابت} ~~چهارم~~
 در بیان قلم تراشید اول آنکه باید قلم سرخ
 و سفید که نخی اف متوسط باشد و دو
 قلم تراش کی که باریک و شک و برآید

۱۵

از جهت خانه قلم عالی کردن و دگر می تعل
 و نیزه باشد از جهت قلم کردن قلم آورد
 نمر ز روی قلم تراشیده چنانکه ناخن درو
 فرو زرد و دوسد از نهاده قلم تراشیدن
 شروع نماید اعر است را بعل آورده
 و اعر است شمع است و شق بهی
 و اسی است و شقی و مغز قلم و شرط شمع
 شمع قلم تسع تعلیق آن است که محرف باشد
 یعنی چون بر بیلوی حب شمع قلم مکر دار
 چهار ذک اول شمع قلم محرف بطلر آید
 و اگر قلم حقی و اگر حبل باشد بقدر

ده نقطه آن قلم درازی فتح و آری باید
داد و بعضی نقطه داشته اند و بعضی نقطه
جزم و تکی که بسیار جلی باشد اگر
فتح کوثر باشد مستراده و شرط است
آن است که چون فتح بر گیرد پشت قلم
بر روی قلم نهد و با پشت جان نو
کند که وسط آن بگذارد و نهایت شش
تا چهار دانه فتح باشد و این شش بهتر
این شقوق است و انسی و حش بر
باید خاکه مولانا فرموده انسی
و حشش برابر کن چارک
درود

و دو دانه کشته کهن دشت و معر آن
که بقدر یک دانه نقطه قلم باشد و تا یک دانه و نیم
هم نوشته اند و زیاده ازین خطاست و تر
طوط و آنست که وسط باشد چنانکه مولانا
فرموده که محرف کنی خطا باشد
مستوسط کنی روا باشد و طریق در آن
ان است که مربعی متساوی الاضلاع وضع
کنند و از زاویه طرف راست باید خطی کشند
تا زاویه برابری چنانکه دو مثلث ظاهر شود
و ان خط را محرف گویند و باید یاد
که اول شروع کرده در نقطه محرف آید



۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

قائم بر درشت زین خط کشند و این را
 قط متوسط دانند و طرف بالای این خط
 را لایل محرف و طرف زیر را لایل بیخیم گویند
 آن این است و چون قلم نبراشند
 خاک بر پشت او بالند اما اگر چوبی داشته باشد
 جذب و بعد از آن قلم را بنقطه تحریر نماید
 و در آداب مرکب ساختن چنانچه در مثال در
 چوبی گرفته بدست آید و چون قلم نبال صنع را
 در آب ریزد تا چوبی غرق شود و آن در
 در کاه کشند و چهار دانگ صنع را هم در کاه
 کرده و آنقدر کف بماند که در کاسه

و بعد از آن آن دو دانگ صنع را یک مقال آن
 اضافه کنند تا رویش شود و آنرا نیز در آن
 کار کرده و با آن دو دانگ و یک چانه را
 در شیشه توان کرد پس آنرا در شیشه کشند
 طرخی در میان باشد چنانکه نصف آن
 و سر آن محکم بکند و آن در یک کاسه در کمال
 آتش بدینکه در هر حد سه کاسه در هر حد
 خواهد یافت و یک مرتبه در ده روز در آن
 و بعد از حد شغال راج سه روز در آن
 مانده آید و در حد کشند بعد از آن سه روز در آن
 مانده را خود کرده و به نیم مقال رغن آن

حبه کاغذ عود بر درخت درخت
 خواند قیت آن قسم فر دانه در شش
 شود ارشاد و بعد از آن نیرودت آمد
 و آنرا سلطان نرگوند هم خوب و بهتر
 خست چنانکه نود و نه و نه و نه
 خدای است حاجت آنکه از ما
 و مصالح آن رکت خدای و در حق
 و ما به پزیرا زلزله نشسته گشته و در وقت
 آمار کون انقدر دت بماند و در جسم کاغذ
 اما رفت و گذشت و در وقت قهر که در نر کاغذ را
 نم گشته تا از کمر مرده کاغذ نوزد و کمال

خوبه نه گشته جان روشن و صفا
 کرد و در کس در آن کفایه یک
 و در در آن نایر و آنه علم با صبرا

م م م



95
—
100

90

